

شهید علی زائری



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

غلامحسین	نام پدر
۱۳۴۸/۰۲/۰۵	تاریخ تولد
بوشهر - کنگان	محل تولد
۱۳۶۱/۱۰/۱۴	تاریخ شهادت
قصر شیرین	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
کارگر	شغل
سوم راهنمایی	تحصیلات
کنگان	مدفن

خاطرات

شهید چهارمین فرزند خانواده بوده است. ایشان در بار اول اعزام اش شهید شدند و ۷۵ روز در جبهه بودند که سر ۷۵ روزه شهید شدند. ایشان در قصر شیرین سر پل ذهاب، تپه صدوقی شهید شدند. ایشان بسیجی و دانش آموز بودند. ایشان خودش چوشی می خواندن ایشان همیشه در بلندگو می خواند و می گفت که برای تشییع جنازه ی شهید بیاید و یا به جبهه اعزام شوید و ایشان با جهادسازندگی همکاری داشتند. ایشان در مقطع سوم راهنمایی تحصیل می کردند و به خاطر اینکه به مقام والای شهادت رسیدند از طرف اداره آموزش و پرورش شهرستان لامرد دیپلم افتخاری به ایشان دادند. ایشان بسیار به قرآن و دعا و نماز بسیار اهمیت می دادند و همیشه صبح اول وقت قرآن می خواند و بعد درسی را می خواند و یا از خانه بیرون می رفتند و هیچ گاه صبح بدون قرآن از خانه بیرون نمی رفتند. ایشان همیشه با همه خوب بودند و همیشه اول که وارد خانه می شدند با همه سلام می کردند و احوال پرسی می کردند یک روز او در مسجد نوحه کربلای شوش می خواند از بس صدایش خیلی خوب بودند کسی باورش نمی شد که ایشان بودند وقتی که شهید شدند سر همان سال به جای ایشان همان نوحه را خواندن.

یک روز شهید به مادرش می گوید که الگونیهای را بده تا برای جبهه ببرم. یکی از نزدیکان شهید می گوید یک شب خواب دیدم که از یک ساختمان ۸ طبقه بالا رفتند به در اتاقی رسیدند شهید را پشت میزی دیدند که مشغول نوشتن بودند و بعد من متوجه شدم که این علی است می خواستم بروم و به دیگران خبر دهم بعد او به من گفت که بیا نزدیک و من رفتم ایشان یک کاغذی که شعری شوخ در روی آن نوشته بودند به من دست می بستند و بعد گفتن این را به مادرم بدهید و بعد من سریع رفتم که دیگران را خبر دهم از در اتاق که بیرون رفتم دیدم علی پایین پله ها ایستاده و با یک خانم سبز پوش رفت. ابتدا خبر شهادت شهید را دایی اش و برادرش می فهمند و بدون اینکه به مادرش اطلاع بدهند به دنبال جسد شهید شیراز و این ور و آن ور می گردند و بعد این شهید هم نام یک شهید برازجانی بودند و هنگامی که جسدش را به برازجان بردند و تا دفن کنند پدر و مادر شهید برازجانی متوجه می شود که این شهید مال آنها نیست و بعد هم رزمش خسرو باقری نام او را با ماژیک بروی سینه ی شهید نوشته بود و بعد با تلگراف گزارش می دهد که نام شهید را بروی سینه اش نوشته است و در سردخانه ها نگاه کنند و بعد شهید را پیدا می کنند. مادر شهید می گوید من دخترم زایمان کرده بود و من پیش او رفته بودم که به من خبر دادند که بیا و زن پسر ت مریض است و من به خانه رفتم و بعد هم به من نگفتند و ناراحتی خود را از من پنهان کردند و بعد که مردم همه جمع شده بودند در کوچه به من گفتند که این ها به خاطر شهید دیگری است که در همان نزدیکی بود ولی بعد خودم از طریق پسر دایی ام که در سپاه بود متوجه شهادت فرزندم شدم. یک روز شهید به خانه آمد و بسیار اصرار می کردند که مادرش شناسنامه اش بدهد تا به جبهه برود ولی مادرش می گوید من اصلاً رازی نبود و او به من می گفت تو کاری می کنی که جبهه تمام شود من اگر جبهه تمام شود به فلسطین و لبنان می روم. ایشان جزو اطلاعات جهاد بوده و شما

بیرون می رفته و به خانواده اش نمی گفت که جزو اطلاعات است و می گفته که جزو مقاومت است. و بعدها که پدرش خیلی به او سخت گرفته بود به او گفته بود. ایشان دوست داشتن که جوانها به جبهه بروند و جانشان را در راه اسلام بدهند. ما از مردم انتظار داریم که مواظب باشند که خون شهدا پایمال نشود و همیشه در همه جا از شهدا یاد کنند.

نام شهید: علی زائری

نام پدر: حاج غلام حسین زائری

نام مادر : مریم جعفریان



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران